

صلاة الاضلاع



دانشگاه پیام نور

پایان نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه علمی زبان و ادبیات فارسی

عنوان پایان نامه:

فرهنگ تشبیهات در دیوان قطران تبریزی

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر محمد شکرایی

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر مهدی کدخدای طراحی

نگارش:

زهرا اله یاری

اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

تقدیم به :

همسر فداکارم به پاس همکاری و

صبوریش و قلب کوچکم پارسا .

سپاسگزاری

نگاشتن و تدوین هر اثری، وابسته به همکاری و راهنمایی های مفید رهروان عرصه ی آن اثر است . بنابراین لازم می دانم تا از همه کسانی که مرا در انجام این پژوهش یاری کرده اند تشکر و قدردانی کنم.

ابتدا از استاد ارجمند و فرزانه ام جناب آقای دکتر محمد شکرایی که به عنوان استاد راهنما با توجیه ارزنده و مفیدشان مرا یاری کردند، صمیمانه تشکر و قدردانی می کنم و برای ایشان در راه اعتلای فرهنگ و ادب فارسی در هر کجا که باشند آرزوی توفیق و کامیابی دارم.

از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر مهدی کدخدای طراحی که با وقار و طمأنینه ی خاص خود به عنوان استاد مشاور از اشارات ارزنده شان بهره مند بودم سپاسگزارم و برای ایشان بقای عمر و موفقیت خواستارم.

از همسر ارجمندم که در تمامی مراحل انجام این پژوهش به عنوان یاری صدیق و همدمی شفیق همواره متحمل مشکلات این جانب در راه انجام این پژوهش بوده سپاس فراوان دارم.

اردیبهشت ۱۳۸۹

چکیده

بیشترین مهارت هر شاعری در زیبایی تشبیهات است که رخ می نماید و شاعر توانا کسی است که مشبه خود را به چیزی تشبیه کند که در همه جا و هر زمان یافت شود و هر کسی با خواندن آن بتواند لطف آن را دریابد. قطران تبریزی از آن دسته شاعرانی است که در خلق تصاویر زیبا مبتکر است، به خصوص تصاویر تشبیهی که در واقع عمده ی صور خیال او را تشکیل می دهند. پژوهش حاضر در دو بخش تنظیم گردیده: بخش اول شامل دو فصل است. در فصل اول اصطلاحات و تعاریف تشبیه و انواع آن بیان شده و با استفاده از منابع معتبر توضیح داده شده است. در فصل دوم به تحلیل و بررسی آماری تشبیه در شعر قطران پرداخته شده و سعی شده که یافته های دیگری بجز انواع تشبیه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. بخش دوم که می توان گفت اساسی ترین بخش این پژوهش را تشکیل می دهد متن فرهنگ الفبایی تشبیهات قطران است. واژه نامه و فهرست مدخل ها (مشبه ها) نیز در پایان آمده است.

فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۱	پیش گفتار -----
۳	احوال شاعر -----
۱۵	بخش اول -----
۱۶	فصل اول: اصطلاحات و تعاریف -----
۲۵	فصل دوم: تحلیل و بررسی تشبیه در شعر قطران -----
۲۵	منابع الهام تشبیهات قطران -----
۳۰	زمینه ی تشبیهات قطران -----
۳۲	ساختار تشبیه در شعر قطران -----
۳۳	تشبیهات تفصیلی -----
۳۳	تشبیه در تشبیه شعر قطران -----
۳۳	تشبیه موقوف المعانی در شعر قطران -----
۳۴	ادات تشبیه در شعر قطران -----
۳۵	انواع تشبیه به اعتبار ذکر و حذف ادات -----
۳۵	وجه شبه در شعر قطران -----
۳۶	وجه شبه تحقیقی و تخیلی -----
۳۷	انواع تشبیه به اعتبار ذکر و حذف وجه شبه -----
۳۸	تشبیه بلیغ -----
۳۸	افراد و ترکیب در تشبیهات قطران -----
۳۹	آراستن تشبیه به آرایه های دیگر -----
۳۸	تشبیه سازی با صفت -----
۴۰	تشبیه مضمّر -----
۴۰	تشبیه تفضیل -----
۴۰	تشبیهات با ترک ادب شرعی -----
۴۱	ایستایی و پویایی در تشبیهات قطران -----
۴۳	بخش دوم -----
۴۴	راهنمای طرز استفاده از فرهنگ -----
۴۶	متن فرهنگ -----

۳۱۲	-----	واژه نامه
۳۱۷	-----	فهرست مدخل ها
۳۲۴	-----	نمودارها
۳۲۸	-----	منابع و مآخذ
۳۲۹	-----	چکیده انگلیسی

پیشگفتار

در میان اجزاء عناصر بلاغی، تشبیه جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا اشکال دیگر صور خیال و سایر عناصر دستگاه بلاغی مانند استعاره، تشخیص، رمز و حتی کنایه از آن ناشی می‌شود. تشبیه نشان دهنده‌ی قدرت تخیل شاعر در پیدا کردن پیوند میان اشیاء به ظاهر متنوع و بی‌ارتباط به یکدیگر است. در واقع می‌توان خود تشبیه را آفتابی دانست که شعاع آن اجرام بی‌شماری را روشن می‌کند.

زیبایی و زیبا دوستی از خصلت‌های هر فرد است. شاعر تصویر آفرین هم فردی است از هزاران فردی که به تماشای طبیعت می‌نشیند و اما گویا او به واسطه‌ی استعداد خدادادی تأثرات و احساسش از زیبایی‌ها به گونه‌ی دیگری در ذهن و قلب او ظهور می‌کند تا جایی که دست به خلاقیت می‌زند و دیگران از خواندن آن لذت می‌برند. هر چه این تأثیر از زیبایی‌ها بیشتر باشد، به طور مسلم خلاقیت هنری او جذاب‌تر و تأثیر خواندن آن در خواننده‌ی با ذوق بیشتر است و کارگتر می‌افتد. در تاریخ ادبیات ایران و تقسیم بندی‌های سبکی در هر عصر و دوره شاعرانی را می‌بینیم که علاوه بر داشتن ویژگی‌های خاص آن سبک چه از نظر فکری، لغوی و زبانی و چه در معانی شعری سبکی منحصر به فرد دارند. به گونه‌ای که در گزینش عناصری خاص می‌توان او را سرآمد آن دوره و عصر معرفی کرد. بی‌شک قطران تبریزی از این ویژگی به دور نیست. قطران از شعرای شیرین سخن و لطیف البیان است. زبان او ساده است اما با سلاطت و روانی و عذوبتی که دارد خالی از صنعت تکلف نیست و در اصول معانی و موضوعات شعری اگر چه قطران به ابداعی موفق نشده و از هر جهت مقلد است ولی در مرحله تعبیر نسبتاً مقلد نیست و خصوصاً قوت او در ابداع تشبیهات انکار ناپذیر است و این مسأله به او این امتیاز را بخشیده است. اگر چه وی در دوران آغازین شعر فارسی بوده است، اما با یک پژوهش و بررسی کامل نظر از درباری بودن او و نادیده گرفتن شعرهای ستایش، نمی‌توان او را با توجه به اینکه در مدایح خود همچنان مناعت طبع خود را حفظ کرده است منحصر به فرد معرفی کرد. در این پژوهش بر آن شدیم تا به کمک استادان فرزانه فرهنگی از تشبیهات شعر قطران فراهم آوریم.

بنابراین برای نشان دادن فضل تقدم شاعران و همچنین تسهیل دسترسی به عنصر تشبیه در اشعار یک شاعر با استخراج تشبیهات از دیوان شاعر و مرتب کردن آن به صورت الفبایی و تهیه فرهنگ تشبیهات می‌توان ارزش کار یک اثر ادبی و همچنین تأثیر پذیری و تأثیر گذاری او را بر شاعران جستجو کرد و میزان خلاقیت و ابتکار او را در این عرصه سنجید. تهیه‌ی این گونه فرهنگ‌ها گامی جدید در عرصه‌ی پژوهش‌های ادبی خواهد بود و می‌تواند ابزار کارآمدی برای محققان بلاغی

و سبک شناسان شعر فارسی باشد. با توجه به این موضوع قطران تبریزی نیز در زمره‌ی شاعران خلاق در آفرینش تصاویر زیبا در مدح، تغزل و وصف طبیعت قرار می‌گیرد که سیل نکات بلاغی در دیوان شعر او موج می‌زند و با توجه به اینکه مرکز صور خیال او در زمینه‌ی تشبیهات می‌باشد، جمع‌آوری تشبیهات او را به صورت فرهنگ الفبایی اساس کار خود قرار دادیم. این فرهنگ شامل دو بخش می‌باشد. بخش اول که در دو فصل اصطلاحات و تعاریف، تحلیل و بررسی آماری تشبیه در شعر قطران تنظیم گردیده است. بخش دوم شامل متن فرهنگ است. واژه‌نامه و نمایه‌ی مدخل‌ها در پایان آمده است. معانی واژگان از دیوان قطران و لغت‌نامه دهخدا انتخاب شده است. از آنجایی که آدمی محل نسیان است، امیدوارم که استادان و خوانندگان این پژوهش با دیده‌ی اغماض به آن بنگرند و با راهنمایی‌های مفید خود در کیفیت این پژوهش ما را یاری نمایند و نواقص آن را با نگاه بلند و بزرگوار خود ببخشند.

احوال شاعر

فخر الشعرا قطران تبریزی یکی از شاعران قرن پنجم و پیشتازِ پارسی گوئی در آذربایجان است. او شاعری مدح سراسر است ولی در این زمینه همچنان مناعت طبع خود را حفظ می کند. «درمیان سخنوران ایران کمتر کسی همچون قطران شاعر آذربایجان است که از یک سو نام و آوازه اوبه همه جارسیده و شعرها و دیوانش شهرت فراوانی یافته ، از سوی دیگر تاریخچه زندگی و ترجمه حالش پاک تاریک باشد.»^۱

نام شاعر

« نخست از نام شاعر سخن می رانیم . یقین است که شاعر تبریز را چنانکه ما اکنون جز با نام قطران نمی خوانیم در زمان خودش هم جز با آن نام نمی خوانده اند.

ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ هـ . ق . شاعر در تبریز دیده این را در سفرنامه خود با این عبارت می نگارد: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم...» اسدی طوسی، که او هم با قطران همزمان بوده و شاید او نیز در تبریز شاعر مزبور را دیده، در دیباچه لغه الفرس ، که یاد او رامی نماید، جز نام قطران نمی برد. خود شاعر نیز تا آنجا که مامی دانیم تنها در یک شعر است که خویشتن را با نام یاد می نماید:

مردمان بیخرد گویند قطران کودک است وانکه او ارسال کمتر دانشش کمتر بود

ولی قطران چه نامی است؟ اگر شاعر از کودکی با این نام می خوانده اند پس چرا ما هرگز دیگری را با این نام نمی شناسیم؟ یا اگر لقبی بوده که به علتی به شاعر داده شده علت آن چه بوده؟ در این باره هرگز آگاهی از کتابها و از شعرهای خود شاعر به دست نمی آید و از اندیشه و پندار گری نمی گشاید.

شاید برخی پندارند که «قطران» تخلص شاعر بوده. ولی آیات تخلص یا نام شعری، به این معنی که امروز در میان شاعران رسم است، در آن زمانها معمول بوده؟ ... «قطران» راهم اگر تخلص شاعر تبریز بدانیم باید گفت که از ردیف «رودکی» و «فردوسی» است نه از ردیف تخلص به معنی امروزی کلمه. دولت شاه قطران را بالقب «الامیر» یاد می نماید. این هم از کارهای شگفت مؤلف مزبور است. زیرا شاعری که با ستایش این و آن روزگار می گذرانیده و به گفته خود از این در به آن در می شتافته چه شایسته لقب «الامیر» است؟

نیز دولت شاه او را «قطران بن منصور» می خواند و در مجمع الفصحا این عبارت «قطران ابو منصور» نقل شده .

۱- کسروی ، احمد ، قطران شاعر آذربایجان (مندرج در کاروند کسروی) ، ۱۳۵۲ ، ص ۴۸۳ .

از اینجا باید گفت که پدر قطران منصور یا ابومنصور نام داشته. ولی آیا دلیلی بردرستی این

نوشته ها هست؟

عیب بزرگ این مؤلفان آن است که سندی برای گفته های خود نشان نمی دهند و چون اشتباه و سهو فراوان از هر کدام ایشان دیده شده، این است که برگفته های آنان تادللی همراه نباشد نتوان اعتماد نمود. و آنگاه اگر عبارت مجمع الفصحا درست باشد این ایراد بر مطلب وارد است که «ابومنصور» در آن زمانها کنیه بزرگان و پادشاهان بوده که از جمله امیر و هسودان، بزرگترین ممدوح شاعر این کنیه را داشته و پدر قطران، که به گفته خود او دهقانی بوده، شایسته چنین کنیه ای نبوده است.

همچنین لقبهای «الاجلی» و «العضدی»، که عوفی و دیگران برای قطران یاد نموده اند، دلیلی بر درستی آنها نیست. ... و بر فرض که درباره «الاجل» احتمال درستی بدهیم «العضدی» رایتین می دانیم که دروغ و بی بنیاد است، چنانکه لقب «الامیر» پاک بیمعناست و بیجهت میباشد. ^۲

زادبوم شاعر

«قطران» تبریزی معروف است و برخی مؤلفان نزدیک به زمان خود شاعر نیز او را «تبریزی» نوشته اند. ولی دانسته نیست آیاراستی او از مردم تبریز بوده و خود و پدرانش در آن شهر پا به عرصه هستی گذارده بودند، یا چون او روزگاری در تبریز می زیسته و معروفترین و بهترین چکامه های خود را در آن شهر سروده، بدین جهت «تبریزی» معروف شده است.

تذکره نویسان او را «ارومی» یا «گیلی» یا «ترمدی» نیز خوانده اند. ولی هرگز دلیلی بر این نسبتها نیست. آنچه از کاوش و جستجو برمی آید قطران «تبریزی» یا «گنجه ای» بوده، دیگر نسبتها پاک خطاست. ... ببینیم از گفته های خود شاعر چه بر می آید؟ برخی بیتهای شاعر درخور اندیشه و سنجش است و می توان از آنها درباره زادگاه او مطلبی به دست آورد:

۱. در مثنوی، که از تبریز برای ابوالیسر، سپهدار گنجه، فرستاده و در آنجا نوازشهای ابوالیسر را درباره خود یکایک یاد نموده سپاس می گزارد، از جمله می گوید: من چون عزم تبریز کردم تو مانع شدی و می گفتی «تو آنجا نه فرزند داری نه زن».

از این عبارت می توان انگاشت که قطران زادگاهش تبریز بوده و از آنجا به گنجه رفته بوده است چه اگر چنین نبودی برای منع شاعر از مسافرت به تبریز حق عبارت این بود که گفته شود: «برای چه بدانجا میروی؟ چه علاقه و کار در آنجا داری؟» عبارت «تو آنجا نه فرزند داری نه زن» شایسته آن صورت است که قطران از مردم تبریز بوده لیکن زن و فرزندی آنجا نداشته است.

۱- همان، صص ۴۸۶/۸۷.

۲. در چکامه ای که درستایش ابومنصور وهسودان سروده، از باغی که ابومنصور بدو بخشیده

بودیاد می نماید:

بانگار خویشتن رفتم به باغ خویشتن
باغ را دیدم به سان جنت پروردگار
واز اینجایقین است که چکامه رادر تبریز سروده، در آخر شعرها می گوید:

چون ز شهر خویش رفتم شد عقار از من جدا
هر کسی گفتمی برفت از تو عقار و هم وقار
از این عبارت «چون ز شهر خویش رفتم» نیز می توان پنداشت که اصل شاعر از «تبریز» بوده
و مقصود از «شهر خویش» همین شهر است که در آغاز جوانی از آنجا به گنجه رفته است و در زمان
غیبت او زمین و عقاری داشته، به تصرف دیگران درآمده است. زیرا اگر مقصود از این شهر
«تبریز نبود بایستی بگوید: چون ز شهر خویش درآمدم» چه اگر کسی مثلاً از تهران سفری کرده و سپس
باز گشته در سخن راندن خواهد گفت «چون از شهر رفتم...» ولی اگر به تهران هنوز باز نگشته و در جای
دیگر است که گفتگو از سفر خود دارد ناچار خواهد گفت: «چون از شهر درآمدم...». ... کوتاه سخن آنکه
قطران یا گنجه ای بوده یا تبریزی، و چون تبریزی بودن او مشهور است و از برخی گفته های خود او نیز
دریافته می شود و از سوی دیگر کسی او را «گنجه ای» نستهوده، از اینجا ما باور می نماییم که او جز
«تبریزی» نبوده است.^۳

سفر شاعر به گنجه

«در قصیده ای که در دیوان قطران و درستایش امیر ابونصر مملان است و از اینجا بودن آن
شاعر از آذربایگان در خور باور کردن می باشد، در پایان قصیده شاعر یاد نیکیهای ممدوح را کرده
از حسودان گله آغاز می کند.

یکی دهقان بدم، شاهها، شدم شاعر ز نادانی
مر از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی
به جای تو که با هر شاه همصنفی و همخوانی
بساکس مهترم خوانند تا تو که ترتم خوانی
حسودانم فراوانند و بد گویان، ز نادانی
ز بس کم خواسته باشی، ز بس کم پیش بنشانی
فراوان دادیم نعمت، حسودان شد فراوانم
تو کردی بر من این بیداد، گرنه، از چه سان دانی
در قصیده دیگری، که درستایش امیر وهسودان، و بودن آن نیز از قطران در خور باور کردن است
گفته می شود:

چون ز شهر خویش رفتم شد عقار از من جدا
هر کسی گفتمی برفت از تو عقار و هم وقار
گر عقار از من برفت دارم خداوندی چو تو
کم ببخشیدی به بیتی شعر در چندین عقار

۱- همان، صص ۸۹ / ۴۸۸.

از این بیتهها دو مطلب به دست می آید که برای روشنی تاریخچه زندگانی شاعر بسیار نافع می باشد. نخست آنکه شاعر از دهقانزادگان آذربایجان بود و عقار و زمین از خود داشته است. و این موافق است با آنچه که گفتیم که بنابه برخی شعرهای منسوب به شاعر، زادگاه او دیه «شادآباد» تبریز بوده، مطلب دوم آنکه شاعر چون به شعر سرایی پرداخته و از شهر خود سفر گزیده ملک و عقار از دست او بیرون شده است.

ولی دانسته نیست که سفر شاعر به چه قصدی، و داستان بیرون شدن عقار از دستش چگونه بوده است. شاید اینکه می گوید: «دهقانی بودم از نادانی شاعر شدم.» بدین تفصیل بوده که او از روی جوانی و ناآزمودگی میل سفر و غربت کرده و دستش از دارایی و عقار خود کوتاه شده و ناگزیر گردید که به شعر سرایی پرداخته و از این راه بنیاد زندگانی بگذارد. یا اینکه او پیش از بیرون آمدن از دیه خود به شاعری پرداخته بوده و چون برای این متاع خود خریداری در تبریز پیدا نمی کرده ناچار ترک وطن گفته و در نتیجه مسافرت زمین و عقار از دستش دررفته است.

به هر حال یقین است که مقصود از این سفر، رفتن شاعر به «گنجه» می باشد و تا آنجا که ما می دانیم این نخستین سفر او بوده و در همین سفر است که شاعر به ستایش پادشاهان و بزرگان پرداخته و شهرت شاعری یافته است... از کسانی که شاعر در این سفر خود مدح نموده، یکی امیر ابوالحسن علی لشکری شدادی، شهریار آران، و دیگری ابوالیسر، سپهدار امیر مزبور، و سومی امیر ابوالفضل جعفر بن علی، خداوند تفلیس، است که با امیر ابوالحسن همزمان بوده است.

آغاز پادشاهی امیر ابوالحسن از سال ۴۲۵ هجری بوده، و چون دیوان شاعر از پادشاهان شدادی، که پیش از این امیر حکمرانی داشته اند، هرگز نامی نیست، از اینجا پیداست که رسیدن شاعر به گنجه و آغاز کردنش به مدح سرایی در زمان این امیر و به عبارت دیگر پس از ۴۲۵ روی داده، و چون از سوی دیگر ما می دانیم که قطران باری چهار یا پنج سال در گنجه توقف داشته و نیز می دانیم که او حدود سال ۴۳۰ از آنجا به تبریز بازگشته،... از روی هم رفته اینها زمان مسافرت شاعر و آغاز او به شعر سرایی و شهرت یافتن، دقیقاً به دست آمده و معلوم می گردد که این قضیه او در حدود سالهای ۴۲۵ یا ۴۲۸ بوده است. ... قطران در هنگام آغاز کردن به شعر سرایی در گنجه، سال بس اندک داشته و تاحدی نارس و جوان بود که حسودان او را به طعن، کودک می نامیدند. و می توان گمان کرد که او در این هنگام بیش از بیست سال نداشته است.

پس روی هم رفته از این گفتگوی ما این نتیجه به دست می آید که قطران در سال چهارصد و اند هجری در «شادآباد» تبریز از مادر زاده و در سالهای ۴۲۵ - ۴۲۸، که بیست تا بیست و اند سال بیشتر نداشته، به شعر سرایی و مدح گویی آغاز کرده است.

از گفته های خود شاعر پیداست که او در گنجه نخست به نزد ابوالسراخ یافته و این بزرگ او را بسیار می نواخته و گرامی می داشته و خواسته و پول بخشیده. سپس او را به نزد امیر ابوالحسن برده در سایه پرستاری و پشتیبانی او امیر توجه به شاعر یافته و نوازش و بخشش دریغ نداشته و در دربار خودش نگاهش داشته است.

به عبارت دیگر نخستین مربی شاعر آذربایگان، که وسیله شهرت و پیشرفت او شده، همین سپهدار ابوالیسر بوده و از این جهت شاعر همیشه دل بستگی به سپهدار مزبور داشته و پس از بازگشت خود به تبریز هم مدحها درباره او سروده و به «گنجه» برای فرستاده است. ... در این زمان توقف شاعر در «گنجه» ملاقاتها میان ابوالحسن با امیر ابوالفضل جعفر، خداوند تغلیس، یا امیر وهسودان، پادشاه آذربایگان روی می دهد. ... به هر حال می توان گفت که در همین هنگام قطران خود را به وهسودان معرفی می کند که سپس قصیده ها در مدح او سروده به تبریز برای او می فرستاده است، و از اینجا زمینه آماده می شود که شاعر بعد از چندین سال مسافرت و غربت، به وطن خود باز گشته به دربار امیر وهسودان و پسرش امیر مملان بستگی پیدا نماید. ... قطران چنانکه خویشان می گوید، از وهسودان و خاندانش نیکوییهای بسیار دیده، به ویژه از ابونصر مملان، بزرگترین فرزند وهسودان که در زمان پدرپیشکار او و پس از مرگش جانشین او بوده، و قطران بیشتر بستگی به این امیر داشته و از همه بیشتر از او نوازش می دیده است. ... اینکه امیر وهسودان و پسرش مملان شهرت یافته و نزد مورخان و فرهنگنویسان معروف شده اند با آنکه خاندان آنان پاک گمنام بوده، که کسی را آگاهی از داستان آن خاندان پیش از انتشار شهریاران گمنام، تألیف نگارنده این مقاله نبود، علت عمده این شهرت و معرفی آن دو تن قصیده های قطران بوده.

چه شاعر همه شعر درباره اینان سروده و بسیاری از حادثات عمده آن زمان را در قصیده های شیوای خود یاد نموده که از جمله آنان جنگ امیر مملان با سپهدار موغان است که هرگز یادی از آن در کتابها نیست، ولی شاعر خویشان در آن جنگ حاضر بوده و قصیده های درباره آن سروده که از بهترین قصیده های اوست. ... دیگری از این حادثات درآمدن غزان به آذربایگان و جنگهای وهسودان با ایشان است که شاعر چندین قصیده درباره این حادثه ها دارد.

سومی داستان ویرانی تبریز است با زمین لرزه که شاعر در قصیده خود در این باره داد سخنوری

داده. ٤

«باری از تاریخ مرگ و هسودان تاده سال، کمابیش، از قطران خبر روشنی نیست تا اینکه پس از سال ۴۹۵ باردیگر او را در گنجه در دربار فضلون شدادی می یابیم. این یکی از معروفترین ممدوحان شاعر است و این سفر دوم گنجه از حادثه های مهم زندگانی شاعر می باشد. ... رفتن قطران دوباره به گنجه در آخرهای زندگانی خود و پیوستن او به دربار امیر فضلون او را بار دیگر از تاریکی بیرون می آورد. ... قطران آن نوازشی را که از این ممدوح خود یافته از هیچ ممدوح دیگری نیافته است. ... خود قطران که در آخرها درد نقرس گرفته بود و در شعرهایش چندین جا از این درد گله کرده، این گرفتاری خود را به نقرس از فزونی بخششهای فضلون می داند. گویا مقصود این است که چون نقرس بیشتر به سر وقت مردم تن آسا و خوشگذران می آید، شاعر چون از راه بخششهای بیکران فضلون توانگر و تن آسا گردیده به درد مزبور گرفتار شده است.»^۵

شهرت شعر قطران

«یکی از وجوه اهمیت او آنست که نخستین کسی است که در آذربایجان به پارسی دری آغاز سخنوری کرده و مقتدای شاعران آذربایجان گردیده است.»^۶

دیوان قطران

«دیوان شعر، مشتمل بر قصائد و ترجیعات که اهم اقسام آن است و رباعیات و غزلیات که به نسبت کم است و نسخ آن به اختلاف از سه هزار تا ده هزار بیت را در بر دارد و این نسخه آخرین در همین زمان جمع شده و حاصل چندین دیوان و جنگ است لیکن بعضی در صحت نسبت تمام آن ابیات به قطران شک دارند و مسلم است که پاره‌ای از محتویات آن اثر قریحه قطران نیست.»^۷

«مقداری از اشعار رودکی در دیوان قطران تبریزی راه جسته است و دیوانی هم که از رودکی به طبع رسیده حاوی اشعاری از قطرانست. شاید یکی از علل این اختلاط آن باشد که نام ممدوح رودکی (نصر) با کنیه ممدوح قطران (ابونصر مملان پسر ابومنصور و هسودان حکمران آذربایجان اشتباه شده است.»^۸

آثار دیگر قطران

۱ - «لغت فارسی «تفاسیر فی لغة الفرس»»^۹

۱- همان ، صص ۵۰۹ / ۵۰۸ .

۲- صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران (ج دوم) ، ۱۳۷۰ ، ص ۲۶۶ .

۳- فروزانفر ، بدیع الزمان ، سخن و سخنوران ، ۱۳۵۰ ، ص ۴۹۷ .

۴- صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ایران (ج دوم) ، ۱۳۷۰ ، ص ۳۷۸ .

۵- فروزانفر ، بدیع الزمان ، سخن و سخنوران ، ۱۳۵۰ ، ص ۴۹۷ .

۲- « منظومه‌دیگر نیز به قطران نسبت می دهند بنام «قوس نامه» یا «کوش نامه» ولی ظاهراً اسم دوم صحیح ترست زیرا که ظاهراً «کوش» نام پهلوانیست از پهلوانان داستانی ایران که این منظومه در وصف جنگها و دلیریهای اوست و ظاهراً این منظومه هنوز در میانست ولی نسخه آن بسیار نایاب می باشد و شاید منحصر بفرد باشد و یگانه ذکر صریحی که از آن هست در کتاب «تاریخ ایرانیان قدیم» تألیف کنت گوینو محقق معروف فرانسویست که در تألیف این کتاب نسخه ای از آن بدست داشته است. می نویسند که این منظومه را قطران به نام امیراحمد محتاج یا امیر احمد بن کماج پرداخته است که در تاریخ اشارتی بدو نیست و اگر حکمران بلخ در زمان سنجر بن ملکشاه بوده باشد، چنانکه گذشت، ممکن نیست که معاصر قطران بوده باشد.^{۱۰}»

شیوه و سبک ادبی قطران

«قطران که به ادعای خود در شعر دری را بر شاعران دیار خویش گشود خود، چنانکه از اشارت ناصر خسرو در سفرنامه‌اش بر می آید که: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست، پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید. با او گفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.»^{۱۱}» «دیوان شاعران خراسان مثل دقیقی و منجیک را می خواند و البته شیوه آنها را دنبال می کرد، معهداً سخن قطران با سلاست و عذوبتی که دارد غالباً از اثر صنعت خالی نیست و این شاعر لابد زبان فارسی را به تعلیم فرا می گرفت. با آنکه قریحه مبدع و مبتکری داشت به جهت عدم انس با لطایف زبان در تعبیر معانی مقصود گاه به تکلف می افتاد. با این حال این تکلف هم جز در مواردی معدود کلام او را از رونق و عذوبت نمی اندازد و اسلوب او در بیشتر موارد روانی و شیوایی فرخی و رودکی را به خاطر می آورد. چندانکه بعضی اشعار او را با رودکی خلط کرده اند و برخی نیز او را تالی فرخی شمرده اند.^{۱۲}»

اخلاق او

«قطران شاعری مدح سراسر است و در وصف امراء و وزرای عهد شعرها سروده و به تقاضای صلت عقیده‌ها پرداخته و چون تقاضای وی با بهترین لحن و در حد مناعت ظهور کرده در دل ممدوحان مؤثر افتاده و او بدین وسیلت صاحب ضیاع و عقار شده است. ولی این سود مادی و بهره‌مندی وی از حرفت خود زیانی بس شگرف بدو رسانیده است و شاعر را برای تفکر در قضایای

۱- نفیسی، سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ۱۳۸۳، ص ۴۷۵.

۲- قبادیانی، ناصر بن خسرو، سفرنامه، ۱۳۷۰، ص ۹.

۳- زرین کوب، عبدالحسین، سیری در شعر فارسی، ۱۳۷۱، ص ۳۸.

مهم از نظر فلسفی یا اجتماعی و ادبی مجال نداده و بدین جهت افکار وی جز در طریق‌های مدح و تغزل که آنهم غالباً به مدح منتهی می‌گردد سیر نکرده، چنانکه اگر معانی سودمند و کلی از ابیات وی جویند جز چند بیت بدست نیاید. افکار وی در غزل چندان نرم و پر شور نیست زیرا چنانکه غزل گویان را در خور است دل داده و بیخود نبود. و اگر کامران می‌شده دل بر جدایی می‌نهاد. و اگر چه به گفته خود فراوان در غم عشق افتاده ولی هرگز جفا و جور کس را تن نداده است. او می‌توانسته است ترک دوستی گوید و این دلیل تواند بود که عشق در دل وی کارگر نبوده است.^{۱۳}

شعرای معاصر

قطران با «ناصر بن خسرو قبادیانی»^{۱۴} و «اسدی طوسی»^{۱۵} معاصر بود.

ممدوحان قطران و رابطه شاعر با آنان

۱ - «ابوالحسن علی لشکری دوم

پس از موسی پسرش ابوالحسن علی که لشکری نیز خوانده می‌شد فرمانروایی یافت. ازو خبری در تاریخها نیست و منجم باشی که نام او را برده بیش از این نمی‌نگارد که پانزده سال پادشاهی کرد.

ولی لشکری یکی از ممدوحان بزرگ قطران است و این شاعر پانزده - شانزده قصیده و قطعه در ستایش او دارد که از این شعرها برخی کارها و گزارشهای لشکری به دست می‌آید. از جمله از چکامه های او پیداست که لشکری همچون فضلون به جنگ گرجیان و ارمنیان می‌پرداخته و در جنگی آنان را سخت شکست داده است. بلکه می‌گوید کینه فضلون و مملان را که هردو از گرجیان و ارمنیان شکست دیده بودند او باز جست.^{۱۶}

۲ - «امیر ابوالفضل جعفر پسر علی

چنان که گفتیم این امیر ابوالفضل همزمان لشکری بود و فرمانروایی تفلیس داشت. قطران در ستایش او چکامه ها دارد و او را شاه کشورستان و شمشیر زن سروده در همه جا «سید» می‌خواند و گویا از علویان بوده. ولی در تاریخها نام او نیست مگر در تاریخ گرجیان که جوانشیر به ارمنی نگاشته در زمان باگارات پادشاه گرجستان «امیر جعفر» نامی را خداوند تفلیس می‌خواند و ما با اندیشه و جستجو می‌دانیم که همین ابوالفضل جعفر است. قطران در چکامه می‌گوید:

۱ - فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، ۱۳۵۰، صص ۴۹۶/۷.

۲ - ر ک، صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران (ج دوم)، ۱۳۷۰، ص ۲۶۴.

۳ - ر ک، زرین کوب، عبدالحسین، سیری در شعر فارسی، ۱۳۷۱، ص ۳۸.

۴ - کسروی، احمد، شهریاران گمنام، ۱۳۷۷، صص ۲۳۳ / ۳۴.

امیر سید ابوالفضل جعفر بن علی

که گاه خشم چو نار است و گاه مهر چو آب^{۱۷}»

۳- « ابوالیسر سپهدار آران

یکی از ممدوحان بزرگ قطران این ابوالیسر است که در زمان لشکری سپهدار آران بوده. قطران از تبریز نامه ای به نظم برای ابوالیسر فرستاده و از شعرهای آن برمی آید که شاعر در آغاز کار و جوانی خود به گنجه رسیده و ابولیسر او را نیک نواخته و به سر پرستیش برخاسته و او را به بزم لشکری برده و تا شاعر در گنجه می زیسته ابوالیسر و ابوالحسن بخشش و نوازش از او دریغ نمی داشته اند و چون او آهنگ تبریز نموده ابوالیسر از این آهنگ او غمین بوده و با این همه بسیج راه او کرده است. از اینجا قطران همیشه سپاسگزار نوازشهای او بوده و از تبریز هم چکامه ای در رباع او و لشکری سروده و گسیل می داشته.^{۱۸}»

«... در بسیاری از نسخهای دیوان قطران نام ابوالیسر را «ابوالبشر» نگاشته اند و این اشتباه است.

زیرا قطران در چند جا از نام ابوالیسر جناس ساخته از جمله در این بیت :

سپهدانش و خورشید رای ابوالیسر آن
که یمن و یسرش هستند بر یمن و یسار
در قابوسنامه حکایتی از این ابوالیسر آورده و از آنجا پیداست که او تا زمان فضلون دوم زنده بوده و سپهداری او را نیز داشته و از اینرو باید گفت او سی سال بیشتر این منصب را داشته است.^{۱۹}»

۴- « ابومنصور وهسودان

گویا پس از پدر خود مملان پادشاهی یافته است. ولی گفتیم که سال مرگ مملان دانسته نیست. در کتابها نخستین بار که نام وهسودان برده می شود در سال ۴۲۰ است که ابن اثیر او را پادشاه آذربایگان می خواند. ولی... گویا وهسودان در سال ۴۱۰ پادشاهی داشته و از اینجا معلوم است مرگ مملان پیش از آن تاریخ بوده است.

این وهسودان معروفترین پادشاه روادیان است. چه گذشته از آنکه در کتابهای عربی و پارسی یاد او بسیار کرده اند و چندین حادثه و چندین حادثه مهم در زمان او در آذربایگان روی داده شاعری همچون قطران ثنا گوی او بوده و تا آنجا که ما آگاهی داریم شصت قصیده و قطعه بیشتر درباره او و پسرانش سروده است. ... وهسودان را با لقب «امیراجل» می خواندند و در شعرهای قطران این لقب فراوان است.^{۲۰}»

۱- همان، ص ۲۴۲.

۲- همان، ص ۲۳۹.

۳- همان، ص ۲۴۱.

۴- همان، صص ۵۵/ ۱۵۳.

۵- « ابو نصر مملان

وهسودان را تا آنجا که یقین است سه پسر بود : ابونصر مملان (محمد)، ابوالهیجاء منوچهر، ابوالقاسم عبدالله . قطران درباره مملان و منوچهر قصیده ها دارد و از عبدالله نیز در یک قصیده و برخی شعرها نام می برد . مملان مهمترین برادر و در زمان پدرش پیشکار او بود و رشته کارهای او را در دست داشت . چنان که قطران در ستایش وهسودان می گوید :

به دولت تو همه کار ملک نیکو کرد
نشاط جانت فرزند مهترت مملان
پسر چنین بود آن را که تو پدر باشی
گهر نخیزد مگر ز نیکو کان
در ستایش خود مملان می گوید:

تو هستی پیشکار خسرو اما
ترا چرخ از شمار پیشکاران
از نوشته ابن اثیر آوردیم که در سال ۴۵۰ طغرل بیک این مملان را به جای پدرش حکمران آذربایگان ساخت . ولی هرگز آگاهی درباره مدت حکمرانی او و پایان کار و روزگارش در دست نیست . قطران نیز اگر چه درباره مملان بیشتر شعر سروده تا درباره وهسودان و یقین است که ارتباطش با پسر بیشتر بوده تا با پدر ولی بیشتر این قصیده ها را هنگامی سروده که وهسودان زنده و مملان پیشکار او بوده و درباره زمان حکمرانی مملان از دیوان او نیز آگاهی نتوان به دست آورد. ^{۲۱}»

۶- « فضلون دوم پسر ابوالسوار

ابوالسوار در سال ۴۵۹ در گذشت . منجم باشی می نویسد پس از ابوالسوار پسرش فضل به جای او نشست و بود تا در سال ۴۶۶ پسرش فضلون بر وی شوریده پادشاهی را از دست او بگرفت . ولی این نوشته منجم باشی اشتباه است و پسر ابوالسوار و جانشین او همین فضلون بود و فضل نامی در میان نیست . دلیل این ، نخست آنکه «فضل» و «فضلون» یک نام بیشتر نیست . زیرا چنانکه گفتیم ایرانیان بر آخربخی نامها «آن» می افزودند «فضلون» هم «فضل» بوده سپس «فضلان» یا «فضلون» گفته اند دوم آنکه در چندین کتاب فضلون را پسر ابوالسوار نوشته اند و کسی او را نوه ابوالسوار یا پسر فضل نخوانده . از جمله ابن اثیر آشکار می نویسد : «فضلون بن ابی الاسوار الراودی» در قابوس نامه می نویسد : «امیر فضلون بوالسوار» . قطران نیز ... او را «فضل بن شاور» می خواند . سوم آنکه فضلون و منوچهر را دو برادر خوانده اند و این بی گفتگوست که منوچهر پسر ابوالسوار بوده پس فضلون هم پسر او بوده نه نوه اش .

۱- همان ، صص ۸۷ / ۱۸۶ .

زندگانی این فضلون درست روشن نیست و خبرهای پراکنده که از در کتابهای ارمنی و در تاریخ ابن اثیر هست همه کوتاه و ناروشن است. آنچه یقین است او یکی از معروفترین شهریان شادادی بوده و بیش از همه ایشان گزند روزگار دیده. پس از مرگ پدرش ابوالسوار که او در گنجیه پادشاهی یافت برادرش منوچهر هم در آنی فرمان می راند و دو برادر با هم سازگار و با آلپ ارسلان سلطان سلجوقی از در فرمانبرداری بودند. به نوشته جوانشیر گویادر همان سال ۴۵۹ که فضلون فرمانروایی یافت یا در سال ۴۶۰ الپ ارسلان بار دیگر به آران رفته به گرجستان تاخت و شهر تفلیس را از گرجیان گرفته به فضلون سپرد. لیکن دانسته نیست چندمدت تفلیس به دست فضلون بود، تا باگارات پادشاه گرجستان بسیج سپاه کرده آماده تاختن بر آنجا شد و فضلون این خبر را شنیده خواست جلو او را بگیرد و با سپاهی بر سر وی تاخت و در جنگی که روی داد گرجیان چیره گشته کشتار از مسلمانان دریغ نمودند و فضلون تنها با دوازده کس از هنگامه بیرون جسته می خواست جان بدر ببرد. ولی در راه گرجیان او را شناخته و گروهی دست بهم داده دستگیرش ساختند و نزد باگاراتش آوردند.

در جای دیگر خبری از این داستانها نیست ولی گرفتاری فضلون به دست گرجیان یقین است و قطران در چکامه ای که در ستایش سرهنگ ساوتکین سروده می گوید :

او به شمشیر میر فضلون را بستند از دست کافران کفور

لیکن به گفته قطران سرهنگ ساوتکین با زور شمشیر آزاد ساخته با آنکه به گفته جوانشیر وی تفلیس و دیگر شهرها را که مسلمانان از ارمنیان و گرجیان گرفته بودند به باگارات باز گذاشته و هشتصد و چهل و هشت (!) دینار فدیة پرداخته و پسر خود را به نوا به باگارات سپرده آزادی یافت. ... احتمال نخستین بهتر و نزدیکتر است.

از داستانها یی که از فضلون نوشته اند کشتن اوست سنکریم ارمنی را. ... در دیوانهایی که با نام قطران تبریزی معروف است شاید در برخی از آنها بتوان نام بیشتر از بیست و پنج ممدوح را پیدا کرد. گو که همه آن چکامه ها از شاعر تبریز نباشد و برخی از آن ممدوحان از آن شاعر دیگری باشد. یقین است که ابومنصور و هسودان و ابومنصور مملان و ابوالحسن لشکری و ابوالمظفر فضلون و ابوالخلیل جعفر که هر یک فرمانروایی بوده ممدوحان قطران می باشند .

از همه این شهریان گویا فضلون بخشش درباره شاعر فزونتر داشته و شاعر نیز اگر چه در ستایش او چکامه بیشتر از او درباره دیگران سروده ولی هر چه سروده داد شیوایی داده و پیداست که سخن از ته دل بر می خواسته .